

## باسمه تعالی

- ۱.....روایت چهارم:
- ۲.....و هی تطهر الأرض و غیرها من کل ما لا ینقل کالأبئیه و الحیطان و ما یتصل بها من الأبواب.....
- ۳.....وجه اول: صحیحہ زراره.....
- ۳.....وجه دوم: روایت ابی بکر حضرمی:.....
- ۴.....وجه سوم:.....
- ۵.....فقه جواهری و فقه جعفری:.....

**موضوع:** طهارت (مطهریت شمس / تطهیر غیر منقولات به وسیلهی شمس / بررسی ادله)

**نکته:** جهت سهولت در مطالعه، تمامی کروشها ([[]]) از پروندهی منتشر شده (PDF) حذف شده‌اند ولی برای نشان دادن تفاوت متن اصلی با متن ویرایش شده، آنها را در پروندهی اصلی نگاه داشته‌ایم.

**روایت چهارم:**

صحیحہ محمد بن اسماعیل بزیع است که گفته شده با روایات دیگر معارضه می کند و دال بر عدم مطهریت شمس است.

متن روایت:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَرْضِ وَالسَّطْحِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ وَ مَا أَشْبَهَهُ هَلْ تُطَهَّرُ الشَّمْسُ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ قَالَ كَيْفَ يُطَهَّرُ مِنْ غَيْرِ مَاءٍ.»<sup>۱</sup>

امام علیه السلام فرمودند: «کیف یطهر من غیر ماء» - چطور بدون آب پاک شود؟ - یعنی برای تطهیر مکان، محتاج به آب

هستیم.

اگر با دقت به این روایت نگاه کنیم متوجه می شویم که این روایت، معارض نمی باشد زیرا در این روایت، راوی مطهریت خورشید را فرض کرده و مفروض گرفته و اینطور گفته است: «هل تطهره الشمس من غیر ماء؟» یعنی: آیا خورشید، بدون ماء، طاهر می کند؟ نگفته است: «هل تطهره الشمس»، بلکه گفته است: «هل تطهره الشمس من غیر ماء»، یعنی مطهریت شمس را مفروض غنه گرفته است و فقط می خواهد بداند که: آیا متنجس، باید رطوبت داشته باشد یا خیر، اگر رطوبت هم نداشت باز هم

<sup>۱</sup> شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

شمس مطهر است؟ پس سوال از نحوه‌ی تطهیر است. لذا این روایت نمی‌خواهد بگوید که شمس مطهر نمی‌باشد بلکه اشعار دارد بر مطهریت شمس.

خلاصه آن که: ابن بزیع - که از اجلاء است - مطهریت شمس را مفروغ عنه گرفته و امام علیه السلام فرمودند: این مطهریت باید با ماء همراه باشد؛ لذا معارض نمی‌باشد و بکله می‌تواند دلیل باشد بر مطهریت شمس. عبارت سید را بخوانیم:

### وهی تطهر الأرض و غیرها من کل ما لا ینقل کالأبئیه و الحیطان و ما یتصل بها من الأبواب

مرحوم سید قائلند که شمس، فقط غیر منقولات را تطهیر می‌کند که این هم دو قسم است: یکی غیر منقول بالاصالة است مثل کوه و تپه و ارض؛ اما غیر منقولهایی داریم که اینها بالعرض است مثل اینکه ما یک میخ را به دیوار می‌کوبیم یا شیئی را در روی زمین جاسازی می‌کنیم، سید می‌فرماید که فرقی نمی‌کند؛ همین که غیر منقول باشد کفایت می‌کند که شمس، آن را تطهیر کند.

ادامه‌ی عبارت:

و الأخشاب و الأوتاد و الأشجار و ما علیها من الأوراق و الثمار و الخضراوات و النباتات ما لم تقطع و إن بلغ أوان قطعها بل و إن صارت یابسه ما دامت متصله بالأرض أو الأشجار و کذا الظروف المثبتة فی الأرض أو الحائط و کذا ما علی الحائط و الأبئیه مما طلی علیها من جص و قیر و نحوهما<sup>۲</sup>

همه اینها مثال است برای غیر منقول؛ خواه غیر منقول بالاصالة مثل اشجار باشد یا بالعرض مثل میخ و خمره و چوب.

دلیل مطهریت شمس برای اینها چه می‌باشد:

<sup>۲</sup> مثل خمره.

<sup>۳</sup> مالیده می‌شود.

<sup>۴</sup> مثل سیمان و پودر سنگ و کاه گل.

## وجه اول: صحیحه زراره

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْبَوْلِ يَكُونُ عَلَى السَّطْحِ أَوْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ فَقَالَ إِذَا جَفَفَتْهُ الشَّمْسُ فَصَلِّ عَلَيْهِ فَهُوَ طَاهِرٌ.»<sup>۵</sup>

مورد سوال، سطح و مکان است که امام علیه السلام فرمودند: اگر خورشید تابید، طاهر می شود. این مکان می تواند زمین باشد می تواند پشت بام باشد می تواند مکانی باشد که اگر زمین است، خود زمین باشد یا سطحی که روی زمین ساخته ایم مثلا کف زمین را سنگ یا آجر یا چوب کردیم، این، مواردی است که روایت شامل آن می شود. لذا روایت، زمین و پشت بام و مکانی که روی زمین آماده کردیم، همه ی اینها را شامل می شود.

این به مقتضای دلالت مطابقی خود روایت؛ اما عرفیاً از این موارد در روایت الغاء خصوصیت می شود مثلاً فرض کنید چوب در مکانی برود و روی دیواری متصل شود، عرف می گوید فرقی بین اینها نمی باشد، یعنی اشیائی که شستن آنها غیر عرفی است، اینها با خورشید طاهر می شود، چرا که در روایت آمده «مکان» ولی میخ و چوب و دیوار که مکان نمی باشد؛ این را الغاء خصوصیت عرفی می گویند که در آن، عرف از موارد ذکر شده در روایت، الغاء خصوصیت می کند و می گوید که حکم شامل اینها هم می شود. این، الغاء خصوصیت عرفی است و نمی توان آن را ضابطه مند کرد.

## وجه دوم: روایت ابی بکر حضرمی:

این روایت یا مطلق بود یا عام:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَقَدْ طَهَّرَ.»

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كُلُّ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَهُوَ طَاهِرٌ.»<sup>۷</sup>

<sup>۵</sup> شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

<sup>۶</sup> (۷) - فی نسخه - عثمان بن عبد الله عن أبي بكر.

<sup>۷</sup> شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

این روایت می گوید: «کل ما اشرقت علیه الشمس فهو طاهر»، اما ما به روایاتی که می گویند تطهیر به غسل است، از منقولات رفع ید کردیم.

این امر مرکوزی است که: آنچه مطهر است و قدرات را از بین می برد، آب است نه خورشید؛ لامحاله این ارتکاز موجب انصراف این روایت به غیر منقول - یعنی آنچه غسلش متعارف نیست - می شود مثل؛ وقتی این امر مرکوز باشد، امام علیه السلام می فرماید: «کل ما اشرقت علیه الشمس فهو طاهر»، در اینجا منصرف است به اشیایی که در تطهیر آنها مشقت است مثل دیوار، زمین و مثل آن.

لکن اشکال اصلی در این است که این روایت ولو دلالتش خوب است، اما همان طور که توضیح دادیم مشکلش سندش بود که ناتمام است.

### وجه سوم:

آخرین دلیل بر این قول، وجه سومی است که اگر تمام شود خوب است ولی باز احتیاج به تتبع دارد:

فقههای متأخر آمده اند فتاوای فقههای عصر غیبت صغری یا متصل به غیبت صغری را در نظر گرفته اند. مثلا اگر فقههای عصر غیبت صغری مثل کسانی که زمان شیخ مفید یا قبل از ایشان مثل مرحوم صدوق و امثالهم بودند، اگر فتوا دهند بر این که شمس، مطهر غیر منقول است، نشان می دهد که ارتکاز متشرعه در آن عصر، بر مطهریت بوده چرا که فقه ما که در اوایل نوشته می شده به این صورت بوده که: از ارتکاز به فتوا می رفتند و بعد از فتوی به سراغ دلیل می رفته اند مثل اینکه آیه یا روایتی را بیاورند چون بحث در آیات و روایات هم خیلی نشده بود، بهترین راهش این بود که به اجماع تمسک می کردند و می گفتند و علیه اجماع الطائفه. خوب حالا اگر این ارتکاز متشرعه باشد، می دانید که ارتکاز خیلی دیر عوض می شود. نشان می دهد که در عصر ائمه، ارتکاز مؤمنین و متشرعه همین بوده است و این ارتکاز نمی شود اتفاقی پیدا شده باشد. حتما منشأیی داشته که منشأش یا امام بوده است که این ارتکاز را با قول خودش ایجاد کرده یا منشأش رای و نظر علماء و فقها بوده است منتها ائمه علیهم السلام با سکوت خودشان آن را امضاء کرده اند. یعنی این ارتکاز، منشأش یا قول علما بوده یا قول ائمه علیهم السلام بوده و اگر قول علما بوده، چون در مرآی و منظر بوده، امام امضاء کرده.

این هم یک وجهی است که می‌توان ذکر کرد برای مطهریت شمس در مواردی که در متن ذکر شد. البته - بنا بر فرض تمامیت این وجه -، شرطش این است که این مساله در بین علمای عصر غیبت صغری و نزدیک به آن عصر، ذکر شده باشد؛ در این صورت، ما به این مساله یعنی به این فتوا می‌توانیم اخذ کنیم.

### فقه جواهری و فقه جعفری:

نکته ای را بگوییم که ذکرش خالی از فایده نباشد:

ما فقهی داریم به نام فقه صاحب جواهر یا فقه جواهری، در مقابل فقهی به نام فقه نجف - یعنی فقهی که بعداً در نجف شکل گرفت که از زمان میرزای نائینی شروع شد -.

میزه‌ی فقه صاحب جواهر این است که ایشان بر یک حکم شرعی، مجموعه ای قرائن و شواهد ذکر می‌کند که امکان دارد هر کدام فی نفسه دلیل نباشد. مثلاً در مانحن فیه، سه شاهد ذکر کردیم: یکی اینکه این فتوایی که سید در متن فرموده، مشهور بین علماء است؛ و دیگر اینکه صحیح زراره، الغاء خصوصیت عرفی درش هست - یا اینکه احتمالاً درش هست -؛ و دیگر هم روایت ابوبکر حضرمی است که سندش ناتمام بود. این سه را اگر در مجموع نگاه کنیم، شاید هر یک از اینها فی نفسه حجت نیست. منتها در جواهر، متعارف و متداول این است که به مجموعه‌ای از قرائن و مؤیدات و شواهد استناد می‌کند برای یک حکم شرعی. منتها در فقه نجف، دنبال یک کلمه بیشتر نمی‌باشند و آن هم «اصل» است، اصل لفظی یا عملی. هر مساله‌ای که برخورد می‌کنند، می‌روند ببینند آیا در آیات و روایات، اصل لفظی در آن مساله داریم یا نه - مراد از اصل لفظی یعنی دال لفظی - . مثلاً آیا اطلاقی، عمومی داریم یا نه؛ اگر اطلاق و عمومی پیدا نکردند می‌روند سراغ اصل عملی. اصل عملی هم که در اصول تنقیح شده است و شما هم هیچ مسئله فقهی پیدا نمی‌کنید مگر اینکه در آنجا اصل عملی هست، حال یا اصل عملی منجز یا معذر و این طور نیست که به فروعاتی از فقه برخورد کنیم که در آن فرع فقهی، ما اصل عملی نداشته باشیم. هر فرع فقهی که مطرح شود، در آن فرع، اصل عملی هست که قبلاً آن را مجتهد و فقیه در علم اصول منقح کرده یعنی آن اصلی را که مجتهد در علم اصول اختیار کرده، نسبت به این مساله یا اصل منجز است یا معذر. فقهاء هم با هم اختلاف دارند؛ مثلاً در شبهات حکمیه، جماعتی از فقهاء به استصحاب تمسک می‌کنند - که استصحاب یک اصل منجز است در شبهات حکمیه - و جماعتی از فقهاء نیز به برائت تمسک می‌کنند - که اصل معذر و مؤمن است - . لذا این طور نیست که به فروعی برخورد کنیم که اصول موجوده در علم اصول، پاسخگوی آن فرد یعنی آن مجتهد یا آن مساله نباشند.

این، دو مسلک در تفقه است: مسلک صاحب جواهر که تجمیع قرائن است و مسلک نجف که مسلک مرحوم خوئی و شاگردانشان است که رجوع می کنند به اصل.

این بحث مطهریت شمس نیز مثال خوبی است در فقه برای نشان دادن تفاوت فقه جواهری با فقه نجفی؛ به این شرح که: اگر ما ما باشیم و قرائن، می گوئیم شمس مطهر است؛ و اما اگر به قرائن، ترتیب اثر ندهیم، اصل عملی یا می گوئید نجس است - در صورت جریان استصحاب نجاست در شبهات حکمیه - و یا می گوئید براءت است یعنی فرض می کنیم آن جسمی که خروشید بر او تاییده طاهر است، منتها در صورت عدم قول به جریان استصحاب در شبهات حکمیه. در این میان، ما معتقدیم که باید راه وسطی را انتخاب کرد که توضیح و تفصیلش را به جلسه بعد موکول می کنیم.